

## بخش اول

سیاه‌پوستی خمیده به نام هنری با کلیدی آویزان از یک حلقه فلزی بزرگ در را باز کرد. چند لحظه قبل با آسانسور بالا آمده بود. ساعت نه صبح بود. در، تخته‌ای پرزرق و برق و سنگین از جنس چوب درخت بلوط بود که زمانی رنگ چوب ماهون به آن زده بودند، اما حالا دیگر با دود و چرک شصت‌ساله، آبنوسی سیاه شده بود. هنری در را هل داد و باز کرد، با پای لنگش آن را جایی که می‌خواست نگه داشت و لنگ‌لنگان وارد شد.

نیازی به روشن کردن چراغ‌ها نبود، سه پنجره بزرگ دیوار کناری سالن رو به طلوع خورشید بودند. بیرون روشنایی روز به چشم می‌خورد، روشنایی قلب شهر شیکاگو. طناب پرده‌های سنگین را کشید و آن‌ها آراسته ولی چرکین در گوشه پنجره‌ها جمع شدند. بیرون، چشم‌اندازی از ساختمان‌های خاکستری دیده می‌شد؛ و بین ساختمان‌ها، تکه‌های دست‌نخورده آسمان آبی. پنجره‌ها را به اندازه چند اینچ از پایین باز کرد. هوا به سرعت جریان پیدا کرد و ذره‌های گرد و خاک همراه دود سیگار که از چهار ساعت قبل آنجا معلق بود با چرخشی سریع ناپدید شد. همیشه بعد از ظهرها پرده‌ها کاملاً کشیده و پنجره‌ها بسته بود و صبح‌ها هوایی که پُر شده بود از دود سیگار با هوای تازه عوض می‌شد.

صبح‌ها سالن بیلارد جای عجیبی بود، مکانی از صحنه‌های گوناگون؛ بستر نوعی دگرگونی روزانه که در آن پوسته‌های پُر نقش‌ونگار جایگزین یکدیگر می‌شدند. ساعت نه صبح، به کلیسایی بزرگ و آرام می‌مانست که نور خورشید از پنجره‌های کثیفش به

داخل می‌تابد و میزهای ماهون در آغوشش جای گرفته‌اند، میزهای سنگین و بادوام که روکش سبزشان، از سر احتیاط، زیر پوشش‌های برزنتی خاکستری‌رنگ پنهان شده بود. خلطدان‌های برنجی در امتداد هر دو دیوار بین صندلی‌ها قرار داشتند، صندلی‌هایی بلند با روکش چرمی خالص و بادوام که با دنبهٔ گوسفند جلاخورده و مثل اشیای عتیقه برق انداخته شده بودند؛ و بالا، سقف قوسی بلندی بود با چهار چلچراغ بزرگ و نورگیری بسیار رنگارنگ. سالن در بالاترین طبقهٔ ساختمانی قدیمی و تاریخی قرار داشت؛ ساختمانی بدریخت با هشت طبقهٔ ناقابل در مرکز شهر شیکاگو. این سالن بزرگ با صندلی‌های پشت‌بلند مخصوص تماشاچیان که محترمانه اطراف هر یک از بیست‌ودو میز چیده شده بودند به عبادتگاه شباهت داشت، مخروبه‌ای از کلیسایی جامع.

اما زمانی که صندوقدار و مسئول میز سر برسند، وقتی پنکه‌های بالای سر روشن شوند و از رادیوی گوردون<sup>۱</sup>، مدیر سالن، موسیقی پخش شود، آن وقت سالن حال‌وهوایی پیدا می‌کند که معمولاً در طی روز بر چنین مکان‌هایی حکم‌فرماست؛ مکان‌هایی که فقط شب‌ها پُر از جنب‌وجوش‌اند. این حال‌وهوا، وسط روز، در باشگاه‌های شبانه یا کافه‌ها و سالن‌های بیلارد یکسان است، حال‌وهوای سالنی بزرگ و تقریباً خالی که در آن صدای لخلخ راه رفتن چند نفر، صدای گاه‌وبیگاه جلنگ‌جلنگ شیشه یا فلز، صدای چوب‌های بیلارد، کهنه‌های خیس، جابه‌جایی میز و صندلی و موسیقی نیمه‌جان رادیو منعکس می‌شود. از همه مهم‌تر، حال‌وهوای جایی که هنوز به جنب‌وجوش نیفتاده، گرچه رستاخیز شبانه نزدیک است.

بعد از ظهر، زمانی که بازیکن‌ها مصمم وارد می‌شوند و دود سیگار و صدای برخورد شاره‌های<sup>۲</sup> سفت و براق به یکدیگر و صدای جیرجیر مالیدن گچ بر نوک چرمی چوب بیلارد بلند می‌شود، مرحلهٔ آخر دگرگونی آغاز می‌شود و تنها اواخر شب به اوج خود می‌رسد، زمانی که مست‌ها و غیرحرفه‌ای‌ها بروند و فقط بازیکن‌های جدی و موزی‌هایی باقی بمانند که بازی‌ها را تماشا و روی آن‌ها شرط‌بندی می‌کنند؛ و در همین حین، برخی دیگر، جمعی کوچک از بازیکنان هم‌رده با لباس‌های روشن و رنگ‌ورورفته، که یکدیگر

1. Gordon

۲. توپ بیلارد را اصطلاحاً شار می‌نامند. م.

را می‌شناسند اما به‌ندرت با هم حرف می‌زنند، روی میزهای انتهایی اتاق، بازی‌هایی پُرشور و ماهرانه را به نمایش می‌گذارند. در این ساعات، شور و حال در سالن بیلارد بنینگتون<sup>۱</sup> موج می‌زند.

هنری از کمد کنار در جاروی پهنی برداشت و لنگ‌لنگان شروع به جارو زدن زمین کرد. قبل از اینکه کارش تمام شود، صندوقدار وارد شد، رادیوی کوچک پلاستیکی‌اش را روشن کرد و مشغول شمردن پول‌های صندوق شد. با فشار دکمه صندوق، صدای بلند زنگ آن در فضا پیچید. گوینده رادیو برای همه آرزوی روزی خوش می‌کرد.

هنری کارش که با جارو تمام شد، آن را کناری گذاشت و شروع کرد به برداشتن پوشش‌های برزنتی از روی میزها. با این کار، ماهوت درخشان سبزرنگ که رگه‌های گچ آبی آن را کثیف کرده بود نمایان شد. روی میزهایی که شب گذشته محل بازی فروشنده‌ها و کارمندا بود لکه‌هایی از پودر سفید تالک بر جای مانده بود. او بعد از تازدن و جمع کردن پوشش هر میز و گذاشتن آن در یکی از قفسه‌های کمد، فرچه‌ای برداشت و آن‌قدر روی نرده‌های چوبی کشید تا به رنگ قهوه‌ای گرم و براق درآمدند. بعد سطح میز را آن‌قدر فرچه کشید که لکه‌های گچ و پودر و کثیفی‌ها از بین رفتند و رنگ سبز آن درخشان شد.